

ها ها ها ها

عالیجناب اومدن
اینها تا ما رو ببینن
بانو کلارنس.



ویسکنت بن؟

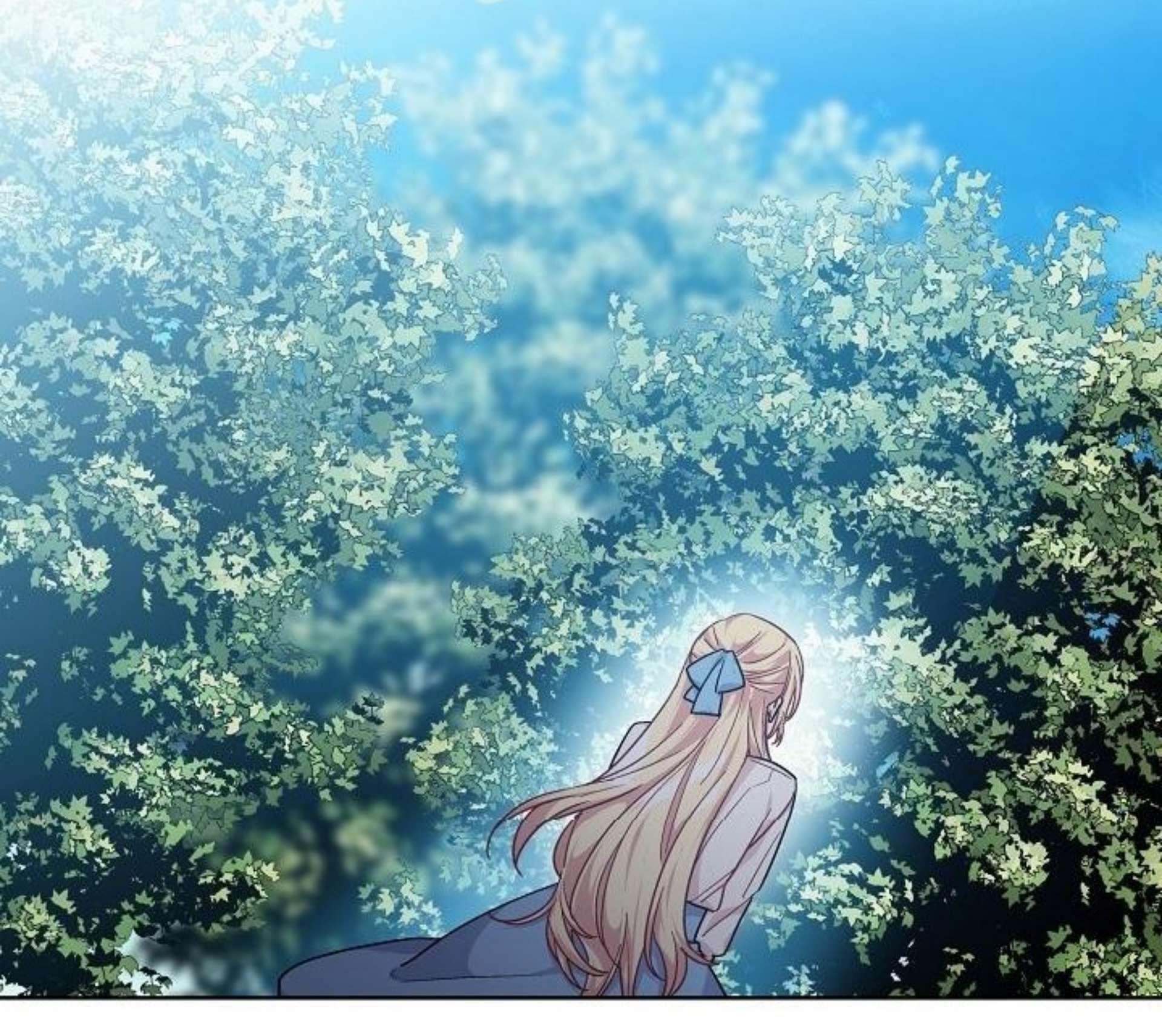
?

عالیجناب اومدن تا
اوتا رو ببینن؟

لطفا نگران نباشین، بانو. ما
هممون اینجاایم که در مورد یه
چیزی با عالیجناب صحبت کنیم.

...من میرم پس.

تپ





...

ممنونم از همگی که به
موقع اومدین اینجا.



همونطور که قبلا صحبت
کردیم، شما فقط لازمه چند
روزی سفت کار کنین.

مهم ترین چیز اینه که
مطمئن بشید هیچ کاری
براش نمونه باشه.

شما باید کاملا کارش رو
برای چند روز آینده انجام
بدین.



comic mini

original Yu In

Chapter 106

مترجم: H._.H

ادیتور: *hana*

کاری از تیم miranka



مقصودها شما ویکنت بن. تا
زمانی که ایشون نیستن شما
مسئول سلامتی اعلاحضرت
هستید.

نگران نباشید عالیجناب



از همه تون متشکرم. آگه
موفق شدیم پاداش خوبی
بهتون میدم.

هاها

ممنون!

خب.
من می‌رم سر کار خودم.

هنوزم باید همه چیز رو
قبل از اینکه درمان پدرم
رو تموم کنه آماده کنم.



هنوز ناراحتم میکنی.



و مراقب خودت نیستی.

حتما ادبت میکنم.



وزن از دست دارین
اعلامضرت.

واقعاً؟ افیرا اشتها
رو از دست دادم.

باید غذاتون رو منظم بفرین.
با بفش اداره کاخ صحبت
میکنم تا هتما غذایی آماده کنن
که اشتهاتون رو زیاد کنه.

متاسفم. من به اندازه
کافی مهارت ندارم...

ابدا. با تشکر از تو بد نم
فیلی سالم تر شده.

اگه بفاطر تو نبود، تا الان به
ملاقات خالقم پیوسته بودم.

بعلاوه

اگه خدا گناه کاری مثل من
رو اعضاء کنه چه میشه کرد؟

عالیجناب...

میشه بریم قدم بزنیم؟

قدم بزنیم؟

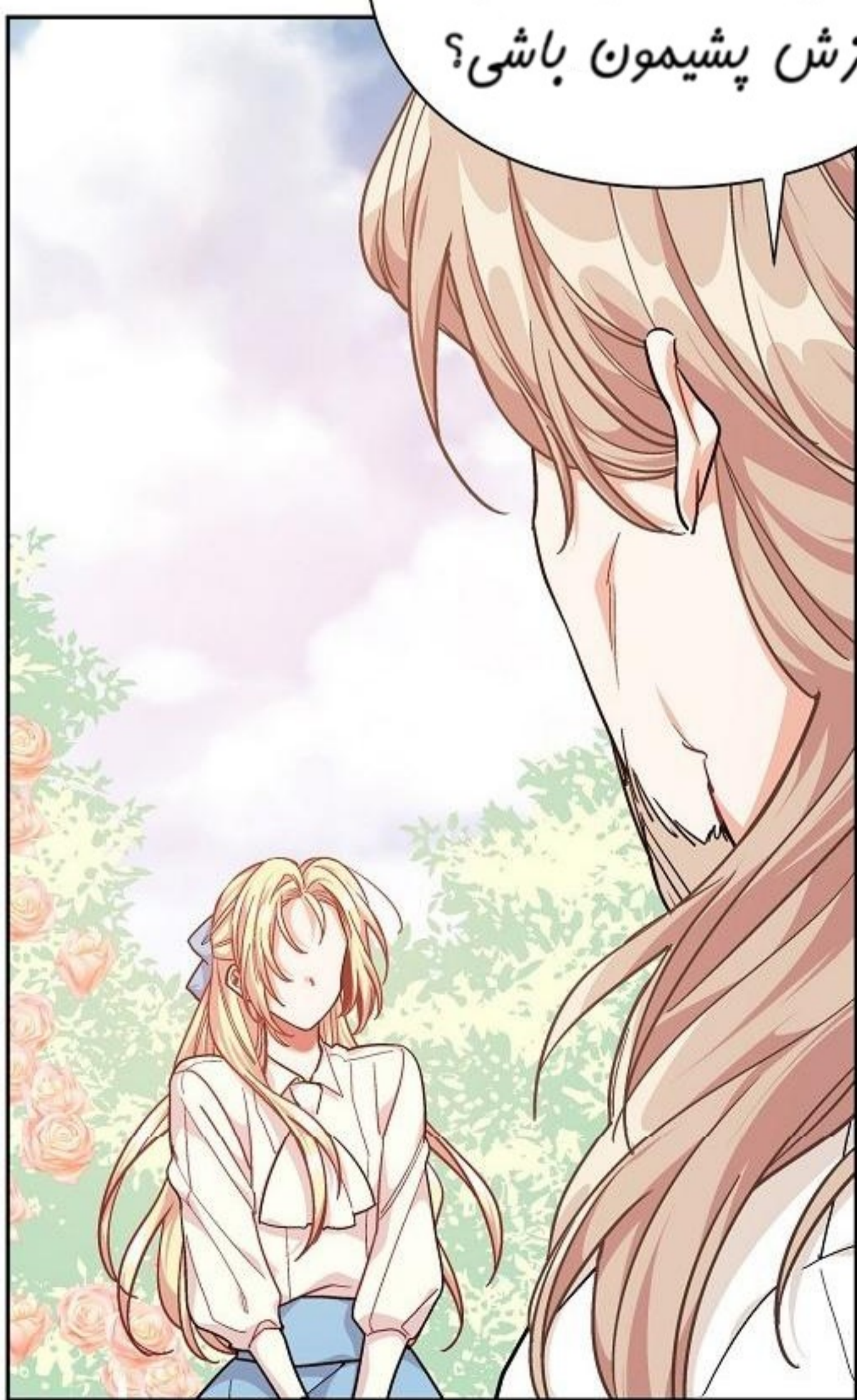
مرتبه از این اتاق
بیرون نیومدم و احساس
تنگی نفس داره برام.



دفتر ۴.

///

تو تمام سال هایی که
زندگی کردی، چیزی بوده
ازش پشیمون باشی؟



من یکی دارم.

من یه اشتباه بزرگ
کردم.

برای همین باید
مجازات بشم.

یه کابوس مطلق
از مجازات.

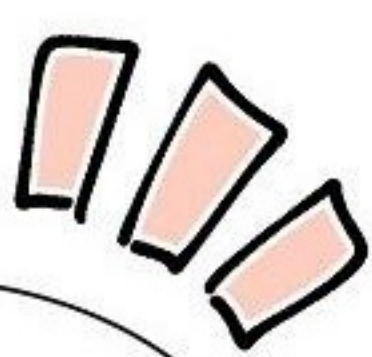
شب و روز کار کردم تا
فراموشش کنم، ولی آخرش
نتونستم.

مهربانی خدا میتونه
من رو ببخشه؟



شما بخشیره
خواهید شد.

کیه که تو زندگیش
اشتباه نکنه؟



منم اشتباهاتی داشتم.

همین امروز صبح
سر پدرم غر زدم.

در مورد یه بیمار فکر
بد کردم و ولیعهد رو
دیروز ناراحت کردم.

و چند روز پیش تولد مادرم
رو فراموش کردم که باعث
شد ناراحت بشه.


این اشتباهات...
یکم کم اهمیت نیستن؟



بله هستن.




ولی من فقط اشتباهات
کم اهمیت نداشتم.



قبلا اشتباهات و عشتناکی
کردم.

اعلا حضرت

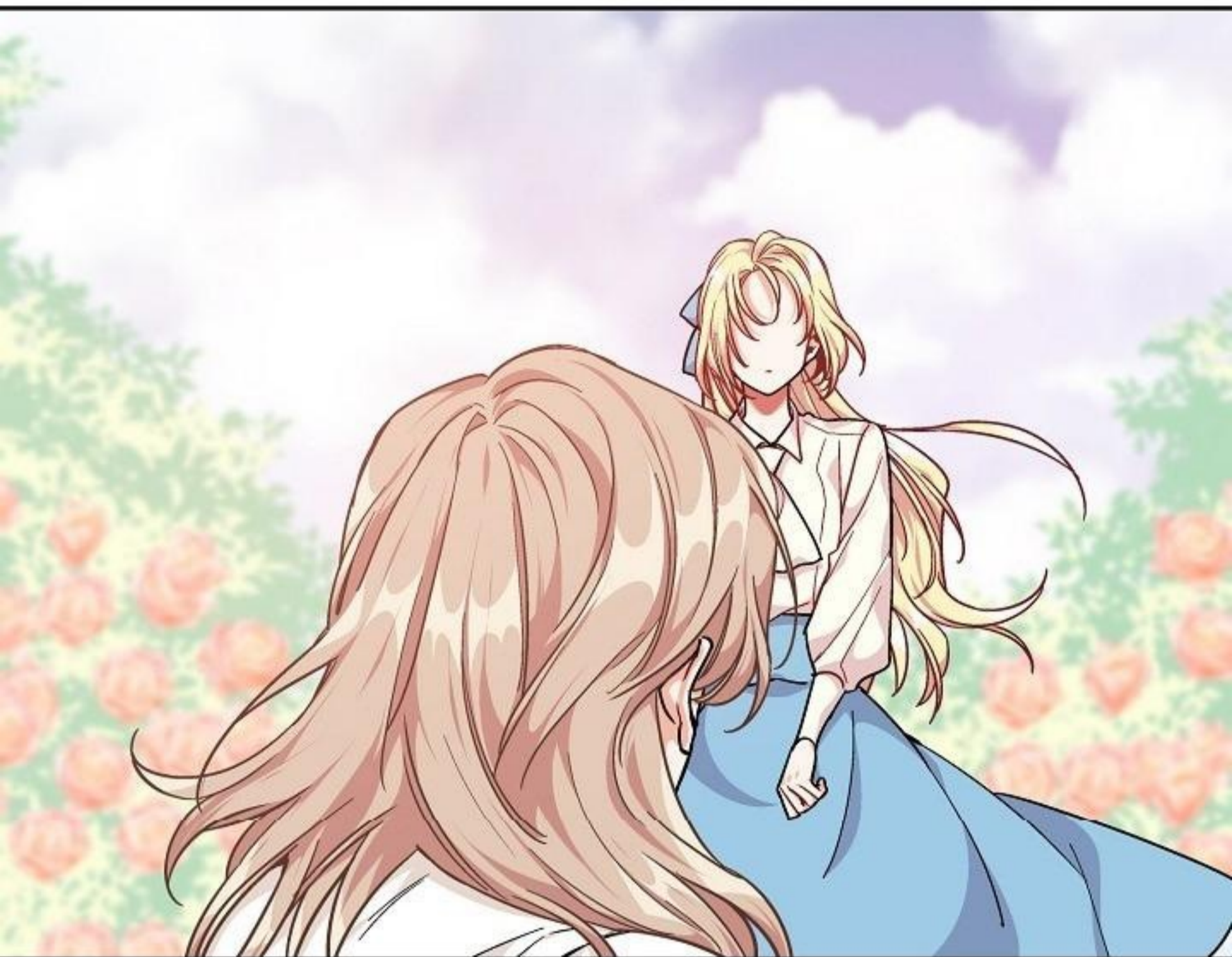
هر کس تو زندگیش مرتکب
بعضی گناهان میشه.



چه کوچک و
چه بزرگ...

مطمئناً من نمیگم که
مرتکب گناه شدن اشکالی
نداره، ولی...

لطفاً دیگره خودتون
رو عذاب ندین.





نگرانم...

باید برای اون روز خوب
مضور داشته باشم.

روز خوب؟

آه،
انگار خبر نداری.

منظور تون چیه؟

لیندن به زودی
بخت می‌گه.

اگه چند وقت دیگه بخت
نگفت، به من خبر بده. اون
آدم بدجنس رو ادبش میکنم.

?

آه.. باشه.

دخترم.

برام مشکلی پیش نمیاد اگه
چند روزی برم سفر

دوست دارین کجا برین؟

آه، جای خاصی نیست. یه جایی هست که من معمولا این موقع ها میرم...



چند سال گذشته نتونستم برم و میخوام امسال سعی کنم که برم. منطقه مرکزی جزیره بریتیاست.

بهتره که به خودتون فشار نیارین، ولی... آگه برای مدت کوتاهی باشه اشکال نداره.



لطفا از از خودتون زیاد کار نکشین. فقط در صورتی که ویکنت بن رو همراه خودتون ببرین.

باشه، ممنون.
زیاد طول نمیکشه.



پس من میرم برای
اون سفر آماده بشم.

نه. همونقدر که من عاشق
گذرونیدن وقت با توام لیندن
از اینکه از اینجا بیرمت عصبانی
میشه.



Haha

فقط بن و کنت گیلبرت
رو با خودم میبرم.

باید برای سفرم آماده بشم
و شما رو خیلی نگه داشتم.

گاهی اوقات میای تا با
هم اینطور قدم بزنیم،
دخترم؟

بله
اعلام حضرت.



بدرگرددیم.





* تپ تپ /

اعلامضرت متما نگران
عالیجناب و میل هستن،
نه...؟

هر دو اونا برای من
عزیزن...



چطور باید با تراژدی
پیش رو کنار بیام...؟



